

ماهیت و توان اثباتی اقرار ضمنی در دعاوی حقوقی

محمد مولودی* / مهدی حمزه هویدا**

چکیده

اقرار ضمنی از حیث شیوه اثبات با اقرار صریح متفاوت است. در اقرار صریح، اثبات به شیوه‌ی مستقیم صورت گرفته و مفاد اقرار مدلول مطابقی اعلام مقرر است. ولی در اقرار ضمنی، شیوه‌ی اثبات غیرمستقیم بوده و اقرار مدلول التزامی اخبار یا افعال اقرار کننده است. در نتیجه، اقرار ضمنی با اقرار گرفتن در حوزه‌ی ادله‌ی غیرمستقیم، در کنار امارات واقع شده و این پرسش مطرح می‌شود که، با توجه به این شباهت، اقرار ضمنی دارای ماهیت و آثار و احکام اماره قضایی است و یا این امر تأثیری در اقرار بودن آن از حیث ماهیت و آثار ندارد؟ نتیجه‌ی تحقیق حکایت از این دارد که علی‌رغم شباهت میان اقرار ضمنی و اماره قضایی از حیث شیوه اثبات، اقرار ضمنی از لحاظ اعتبار و توان اثباتی و آثار، جز در موارد استثنایی، هم‌ردیف با اقرار صریح بوده و فراتر از سطح امارات قضایی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه: اقرار، اماره قضایی، دلالت التزامی، استنباط دادرسی، دلیل

* استادیار حقوق خصوصی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، نویسنده مسئول Mohammad.molodi@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

تاریخ وصول: ۹۱/۱/۲۹ - پذیرش نهایی: ۹۱/۸/۱۷

طرح مسأله

در اقرار، بی تردید، لفظ مهمترین و شایع ترین وسیله ی اخبار به ضرر مقرر است و چون دلالت لفظ بر معنی محدود به مدلول منطوقی و مطابقی آن نیست و گاه معنا از مفهوم کلام فهمیده شده و زمانی هم معنا با آنچه بر زبان می آید، ملازمه داشته و به دلالت التزامی از کلام گوینده استنباط می گردد، این پرسش مطرح می شود که اقرار کننده علاوه بر مدلول منطوقی و معنای صریح اقرار خود، تا چه اندازه به لوازم و مدلولات غیر مطابقی آن هم پای بند و ملزم خواهد بود؟ به ویژه آن که، این لوازم ممکن است به هیچ وجه متعلق قصد اقرار کننده واقع نشده و چنین معنا و مفهومی به خاطر وی خطور نکرده باشد.

در اقرار ضمنی، چنان که خواهد آمد، آنچه اقرار گفته می شود مدلول التزامی کلام مقرر است و از طریق ملازمه و با واسطه ی امر دیگری حاصل می شود. به علاوه، چون انتقال معانی محدود به الفاظ نبوده و گاهی افعال و اشارات نیز عهده دار انتقال مفاهیم هستند (ساختار و هرمنوتیک/۶۱)، استنباط اقرار ضمنی از افعال و اشارات و حتی سکوت نیز متصور بوده و دامنه ی بحث فعلی منحصر در الفاظ نمی باشد. پس طرح این پرسش ها و پاسخ به آن ها ضروری است که:

اولاً: با توجه به شیوه ی غیر مستقیم اثبات در اقرار ضمنی، آیا باید مقام این نوع اقرار را ماهیتاً به سطح امارات فروکاست و یا هم چنان در ردیف اقرار صریح و دارای همان توان اثباتی است؟

ثانیاً: از حیث آثار و احکام، دارای آثار اقرار صریح است و یا آثار و احکامی متفاوت از اقرار صریح دارد؟ پرسش هایی که کمتر مجال طرح و بررسی در کتاب های ادله ی اثبات دعوا پیدا کرده و همین امر ضرورت پرداختن به موضوع فعلی را توجیه می کند.

مفهوم اقرار و مبنای تقسیم آن به صریح و ضمنی

قانون مدنی در ماده ۱۲۵۹ به پیروی از فقه امامیه در تعریف اقرار آورده است: «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر به ضرر خود.» هر چند این تعریف شامل اقرار صریح و ضمنی، هر دو، می شود ولی تقسیم اقرار به صریح و ضمنی، در مباحث مربوط به اقرار در قوانین مدنی و آیین دادرسی مدنی دیده نشده و تنها در ماده ۱۱۶۱ قانون مدنی، در بحث نسب، قانون گذار به تعریض این تقسیم بندی را مورد توجه و پذیرش قرار داده و مقرر کرده است: «در مورد مواد قبل هرگاه شوهر صریحاً یا ضمناً اقرار به ابوت خود کرده باشد، دعوای

نفی ولد از او مسموع نخواهد بود». نویسندگان کتاب های حقوقی نیز، کم و بیش این تقسیم بندی از اقرار را پذیرفته و کمتر کتابی در زمینه ادله ی اثبات دعوا یافت می شود که دست کم اشاره ای به این تقسیم نکرده باشد.

در فقه امامیه، هرچند فقها در مبحث اقرار از این تقسیم بندی به صراحت یاد نکرده اند، اما در مباحثی چون «اقرار المستفاد من استجواب الخصوم» یا «اقرار به لوازم»، به اقرار ضمنی پرداخته (جواهر الکلام/۷۹/۳۵ به بعد؛ العناوین/۶۴۳/۲) و تصریح نموده اند که مضمون و لوازم عقلی سخنان مقرر نیز در حق او الزام آور است. (خویی، منهج الصالحین/۱۹۶/۲؛ ادله اثبات دعوی کیفری/۱۰۳) تقسیم اقرار به صریح و ضمنی در فقه اهل سنت صراحتاً پذیرفته شده است. (الفقه الاسلامی و ادلته/۶۰۹۴/۸)

اما نکته مهم و مبنایی توجه به این واقعیت است که، تقسیم اقرار به صریح و ضمنی، پیش از آن که مربوط به حوزه ی قانون گذاری و مباحث حقوقی باشد، یک موضوع زبان شناختی و منطقی و مربوط به رابطه الفاظ و دلالت آن ها بر معانی بوده که از جمله موضوعات اولیه و اساسی در زبان شناسی^۱ و منطق است و در کتاب های اصولی نیز به طور گسترده ای در مبحث الفاظ مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. (حقیقت و زیبایی/۳۲۴ و منطق صوری/۶۰/۱ به بعد؛ اصول الفقه/۱۰۱ و بعد) این که الفاظ و عبارات دارای معانی ضمنی باشند امری است مربوط به ماهیت و خاصیت زبان، و خود مقنن هم، که اوامر و نواهی خود را در قالب الفاظ بیان می کند، تابع و مقهور این خاصیت زبان بوده و به همین خاطر است که در موارد متعددی به معانی ضمنی مواد قانونی نیز استناد و استدلال شده است. بنابراین، کار قانون گذار در این رابطه این است که اولاً: این تقسیم بندی را در صورت لزوم در حوزه های مختلف شناسایی و اعلام نماید (همانند قبول ضمنی ترکه در ماده ۲۴۲ قانون امور حسبی و یا اثبات نسب در ماده ۱۱۶۱ قانون مدنی) و ثانیاً: در پاره ای موارد، بنا بر ملاحظات و مصالحی، حجیت دلالت ضمنی را محدود یا ممنوع کرده و تنها دلالت صریح را معتبر بداند. همانند تبصره ۲ ماده ۷ قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ که دریافت وجه

۱- از لحاظ زبان شناختی، ظهور و بروز اقرار ضمنی معمولاً حاصل یک مکالمه یا همکاری دو طرفه است. به این صورت که، در پی هر ادعا یا دعوایی، پاسخی که به آن داده می شود ممکن است دارای معنا و مفهومی بیش از ظاهر آن پاسخ بوده و باید از طریق استنباط دریافت گردد. این نکته همان چیزی است که در زبان شناسی از آن با عنوان «افزونی میزان پیام بر کلام» یاد می شود. (کاربرد شناسی زبان/۵۳)

بابت اجاره بها از طرف مالک یا موجر را در شرایط خاصی، دلیل بر تسلیم و اقرار او به ادعای طرف نمی داند.

بر پایه ملاحظات مذکور، و با عنایت به فقدان محدودیت یا ممنوعیت قانونی خاصی در پذیرش اقرار ضمنی، باید پذیرفت که تقسیم اقرار به صریح و ضمنی، تقسیمی عقلایی، عرفی و زبان شناختی بوده که نهایتاً مورد پذیرش مقنن هم قرار گرفته و ترتیب اثر دادن به آن بر مبانی متعددی به شرح فوق استوار است.

بر این اساس، در دعوی مطالبه ی مقداری وجه نقد، اگر خواننده در مقام پاسخ اظهار بدارد که: «وجه مورد ادعای خواهان را قبلاً به وی بازپرداخت نموده ام» و یا «تقاضای مهلت یک ماهه برای پرداخت آن را دارم»، به طور ضمنی اقرار به وجود دین نموده است (الفقه الاسلامی و ادلته ۸/ ۶۰۹۴) زیرا منطقاً هنگامی سخن از بازپرداخت یا استمهال می شود که دینی وجود داشته باشد. به همین ترتیب، اگر مدیون در پاسخ به دعوی خواهان، به راه های سقوط دین مثل ابراء و تهاتر استناد کند، مدلول صریح سخن او این است که دین ساقط شده، ولی وجود قبلی خود دین نیز به طور ضمنی از سوی وی پذیرفته شده است، زیرا بدون وجود دین و قبول آن، تهاتر یا ابراء معنا نخواهد داشت. هم چنین اگر کسی بگوید: «منزلی را که در آن ساکن هستم از زید خریده ام»، این امر اقرار ضمنی به مالکیت سابق زید است، و یا اگر دو شخص بر سر مالکیت مالی اختلاف داشته باشند و یکی از آن ها به دیگری بگوید: «آن را به من بفروش»، این مورد هم اقرار ضمنی به مالکیت طرف است. (خویی، منهاج الصالحین/۱۹۶/۲)

ناگفته نماند که اعلام اراده در اقرار، محدود به لفظ نبوده و هر وسیله ای که عرفاً حکایت از اخبار به حقی به ضرر خود و برای غیر کند، مفید اقرار خواهد بود. (جواهر الکلام/۵/۳۵؛ القواعد الفقهیه/۵۰/۳؛ العناوین/۶۳۴/۲ به بعد) بر این اساس، علاوه بر گفتار، افعال و حتی سکوت نیز می توانند در اوضاع و احوال خاصی اقرار ضمنی محسوب شوند، چنان که به نظر دیوان کشور فرانسه، اگر شخصی با دو واقعه که به ضرر اوست مواجه شود و یکی را صریحاً انکار کند و در مورد واقعه دوم سکوت نماید، این سکوت می تواند اقرار ضمنی در پذیرش آن واقعه باشد. (دالوز سال ۱۹۰۲، ج ۱، ص ۲۲۴، به نقل از: نظریه الاثبات فی اصول المحاکمات المدنیه و الجزائیه/۴۷/۲) البته نویسندگانی که اقرار ضمنی را امری استثنایی محسوب می کنند، به درستی، استنباط اقرار از سکوت مجرد و بدون قرینه را ممنوع

ماهیت و توان اثباتی اقرار ضمنی در دعاوی حقوقی _____ ۸۹
دانسته اند (النظریه العامه للاثبات فی المواد المدنیه و التجاریه/۲۷۳) اما سکوت توأم با قرینه، می تواند مجوز استنتاج اقرار ضمنی باشد.

ماهیت اقرار ضمنی و شیوه اثبات به وسیله ی آن

هرگاه اعلام شخص به صورت مستقیم و بدون هیچ واسطه ای، دلالت بر وجود حقی برای غیر به ضرر خود کند، اقرار صریح است و اگر به صورتی غیر مستقیم و با کمک ملازمه، آن اخبار مورد استنباط قرار گیرد، ضمنی نامیده می شود. به عبارت دقیق تر باید گفت که، در اقرار ضمنی با نوعی از دلالت مواجه هستیم که در منطق دلالت التزام نامیده شده است^۱. دلالت التزامی دلالت لفظ (یا عمل) بر معنایی بیرون از معنای در نظر گرفته شده برای آن است، اما ارتباط و ملازمه ی میان موضوع و لحن، و آن معنی برقرار است: مانند دلالت آتش بر گرما و فسخ بر وجود عقد^۲. (منطق صوری/۶۰/۱ و بعد) به نظر بعضی، این نوع دلالت در منطق، مرادف با اصطلاح «مفهوم» در معنای اصولی آن است زیرا مفهوم نیز، مدلولی است که در کلام نیست ولی از آن استنباط و فهمیده می شود. (فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول/۳۰۰)

برای برقراری و صحت منطقی دلالت التزامی دو شرط را لازم دانسته اند (المنطق/۳۸/۱): اول آن که در ذهن میان دال و مدلول، تلازم و تقارن و به عبارتی لزوم ذهنی باشد. دلیل این که، تنها لزوم ذهنی را شرط دلالت التزامی دانسته و ملازمه ی خارجی را شرط نکرده اند، این است که گاهی با نبودن لزوم خارجی نیز، لفظ به دلالت التزامی بر معنای خارجی، که لازم ذهنی معنای اصلی است، دلالت دارد. مانند لفظ نابینا که به دلالت التزام بر بینایی هم دلالت می کند با آن که در خارج از ذهن، میان نابینا و بینایی ملازمه ای وجود ندارد. به عبارت دیگر، اگر نابینا در خارج باشد بینایی لازمه ی وجودی او نیست، ولی از این جهت که، میان نابینا و بینایی لزوم ذهنی وجود دارد و ما هنگام تصور نابینا، معنای

۱- گاه اقرار ضمنی و «الاقرار الدلاله» مترادف دانسته شده که منظور همان دلالت التزامی است. (موسوعه الاجماع فی الفقه الاسلامی/ ۶۰۹۳)

۲- برخی به اشتباه، دلالت اقرار ضمنی را از نوع «دلالت تضمینی» پنداشته اند، (ترمینولوژی حقوق/۷۱؛ بایسته های ادله اثبات دعوا/۴۷) در حالی که دلالت تضمینی دلالت لفظ بر قسمتی از موضوع له است و نه دلالت لفظ بر خارج از معنای موضوع له.

بینایی را حتما به ذهن می آوریم، می گوئیم که لفظ نابینا بر بینایی دلالت التزامی دارد. (فرهنگ علوم فلسفی و کلامی/۳۲۷ و ۳۶۲)

اما به نظر می رسد که در اقرار ضمنی، صرف ملازمه ذهنی کافی نبوده و مدلول التزامی اقرار باید در عالم واقع یا اعتبار نیز تحقق پیدا کرده باشد. زیرا اگر علی رغم وجود ملازمه ذهنی میان دال و مدلول، ثابت شود که در عالم خارج، چنین مدلولی تحقق پیدا نکرده، اقرار با واقع منطبق نبوده و در نتیجه اقراری کذب محسوب می شود که هیچ اثری ندارد. (ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی)

در مورد علم مقرر به وجود ملازمه، و متعلق قصد قرار گرفتن لوازم نیز، چنان که بعضی از فقها تصریح کرده اند، اقرار کننده به لوازم کلام خود ملزم می گردد حتی اگر این لوازم برای او ظهور نداشته و نسبت به وجود ملازمه، جهل یا غفلت داشته باشد، کافی است کلام یا رفتار مقرر، فی الواقع ظهور در ملازمه داشته باشد. برای مثال اگر شخصی اسباب مالکیت را یکی پس از دیگری در مورد مالی نفی کند، این امر اقرار ضمنی به عدم مالکیت وی بوده و در حق او الزام آور است، حتی اگر به این تلازم توجهی نکرده باشد. (سیستانی، منهاج الصالحین/۳۸۳/۲)

شرط دوم در مورد صحت دلالت التزامی این است که، تلازم موجود میان دال و مدلول روشن و بین باشد، به این معنا که ذهن هنگام تصور معنای لفظ و عمل، بدون نیاز به استدلال یا وساطت امر دیگری، به لازم و همراه آن متوجه گردد. برای مثال اگر در دعوی مطالبه نفقه توسط زن، شوهر به عنوان دفاع، ادعا کند که خواهان را قبلا طلاق داده است، ضمنا اقرار به وجود رابطه زوجیت نموده است زیرا متعلق طلاق، نکاح است. در واقع، طلاق به دلالت التزامی و به نحو غیر مستقیم، ما را به وجود نکاح راهنمایی می کند. رابطه ی میان طلاق و نکاح در دعوی فوق، چنان ضروری و تخلف ناپذیر است که برای انتقال از معنای اولی به دومی نیاز به وساطت امر دیگری نیست.

نکته ی مهمی که نباید از نظر دور داشت این است که در همه ی موارد، صریح بودن اقرار، در تقابل با ضمنی بودن آن نیست. بررسی قوانین نشان می دهد که گاهی قانون گذار از واژه صریح استفاده نموده، بدون این که مفهوم مقابل آن را معلوم کند:

ماده ۱۲۶۱ قانون مدنی: «اشاره شخص لال که صریحا حاکی از اقرار باشد صحیح

است.»

ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری: «هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرمی نماید و اقرار او صریح و موجب هیچ گونه شک و شبهه ای نباشد...»

جای این پرسش وجود دارد که، آیا در مواد فوق عبارت صریح در برابر ضمنی قرار دارد یا خیر؟ اثر عملی مهمی که این پرسش دربردارد این است که، اگر صریح در مواد بالا در برابر ضمنی باشد، ظاهر این مواد این گونه خواهد بود که اقرار ضمنی شخص لال و متهم معتبر نیست.

آنچه به نظر می رسد این است که، معنای عبارت صریح در چنین مقرراتی، روشن و بی ابهام بودن است که در برابر اقرار «غیر صریح و مبهم» قرار گرفته و در تقابل با اقرار ضمنی نیست. برای مثال در دعوی مطالبه ی مبلغ دو میلیون تومان بابت خسارت، اگر خواننده به خواهان بگوید: «کار درستی نکردی که برای دو میلیون تومان مرا به دادگاه کشاندی»، این عبارتی مبهم و مجمل است، زیرا همان قدر که احتمال اقرار به دین از آن مستفاد می شود احتمالات دیگری نیز از این سخن استنباط می گردد و نمی توان آن را اقرار ضمنی به پذیرش خواسته ی خواهان دانست. در نتیجه، اقرار ضمنی نیز بر خلاف اقرار مبهم و مجمل، از لحاظ میزان دلالت بر مقصود دارای درجه ای قابل قبول از صراحت و روشنی بوده و در کنار اقرار صریح جزو اقرار های معتبر و قابل استناد محسوب می شود. (سیستانی، منهج الصالحین/۳۸۲/۲: ان یکون [الاقرار] واضحا فی مدلوله إما علی نحو الصراحه او الظهور فلا عبره بالكلام المجمل.) پس در مورد ماده ۱۲۶۱ قانون مدنی باید گفت که، اشاره نیز مانند سایر وسایلی است که اشخاص برای رساندن معانی مورد نظر خود از آن استفاده می کنند. در واقع، عبارت «صریح» در ماده مذکور همان است که در فقه از آن به «اشاره ی مفهمه» یا «اشاره ی معلومه» تعبیر شده (العناوین/۲/۶۳۴ و ۶۳۵؛ خوبی، منهج الصالحین/۱۹۶/۲) و منظور این است که اشاره نباید با ابهام و اجمال همراه باشد. به عبارت دیگر، وسیله ی بیان اقرار، خواه صریح و خواه ضمنی، باید آن چنان روشن و صریح باشد که عرفاً معنای اقرار را برساند. به عنوان مثال حرکت سر به صورت عمودی نشانه قبول ادعای طرف بوده و حرکت سر به صورت افقی و یا بالا انداختن شانه ها در عرف به معنای رد ادعاست. (الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید/۱/۱۸۸) بدین ترتیب، به کمک ظهور عرفی می توان معنای اشارات و افعال را از حیث میزان دلالت بر مقصود تشخیص داد.

در ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری نیز، صریح را نمی توان در برابر ضمنی قرار داد و مانع پذیرش اقرار ضمنی شد، زیرا گاهی دلالت اقرار ضمنی بر قبول اتهام چندان نوعی و روشن است که نپذیرفتن آن قابل توجیه نیست. برای مثال اگر در پاسخ به اتهام قتل عمد،

متهم بگوید: «اشتباه کردم، تقاضای بخشش از اولیای دم را دارم». ملازمه‌ی میان قبول اشتباه و تقاضای بخشش، با ارتکاب قتل چنان روشن است که شبهه‌ای برای پذیرش آن باقی نمی‌ماند. به ویژه آن که، به تصریح ماده ۱۹۴ در هر حال باید قراین و امارات نیز موید این اقرار باشند. ولی اگر متهم در پاسخ به اتهام مزبور بگوید: «حقیقتش بود، باید این بلا بر سرش می‌آمد»، این پاسخ مبهم تر و مجمل تر از آن است که بتوان آن را به عنوان اقرار به قتل پذیرفت.

بعضی فقیهان با توجه به مفهوم دلالت التزامی، لوازم هر امر را به دو نوع لوازم وجودی و حکمی تقسیم کرده‌اند. لازم وجودی لازمی است که مقرباً فقط با تحقق آن، وجود پیدا می‌کند و لوازم حکمی نیز همان احکام و مقرراتی است که بر موضوع اقرار مترتب می‌شود. (العناوین/۲/۶۴۳) فسخ به عنوان یک عمل حقوقی، زمانی می‌تواند محقق شود که عقدی به عنوان زمینه‌ی آن عمل، از قبل موجود باشد. بنابراین کسی که اخبار از فسخ می‌دهد اخبار از عقد نیز داده است، به عبارت دیگر، زمانی فسخ در عالم اعتبار، محقق می‌شود که عقد موضوع آن نیز موجود باشد وگرنه سخن از فسخ بیهوده خواهد شد. آثار قانونی عمل فسخ نیز از لوازم حکمی آن به شمار می‌رود. لوازم هر شیء یا عمل چندان به آن وابسته‌اند که هرگز از ملزوم خود جدا نمی‌شوند. به همین دلیل است که چنین لوازمی را، لازم ذاتی یا لاینفک نامیده‌اند. (مبسوط در ترمینولوژی حقوق/۴/۳۰۸۴؛ همان/۱/۵۴۰)

همچنین گاهی اقرار می‌تواند از لوازم عرفی فعل یا کلام شخص باشد. برای مثال اگر مردی آن چه را که حبوه نامیده می‌شود، به طفلی واگذار نماید، ممکن است از لحن کلام یا وصیت نامه‌ی او چنین استنباط شود که اقرار ضمنی بر ابوت خود کرده است (قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی/ نکته دوم ذیل ماده ۱۱۶۱) زیرا عرفاً این گونه اموال به پسر بزرگتر داده می‌شود. معتبر بودن لوازم عرفی، گاهی باعث می‌شود میان این دسته از لوازم و استلزامات عقلی محض، تعارض به وجود آید که باید دید این تعارض چگونه قابل رفع است؟ مثال مشهور فقهی زیر را در نظر بگیرید: اگر خواننده بگوید در صورتی که فلان شخص علیه من شهادت دهد، راست می‌گویند، آیا این کلام او را می‌توان اقرار ضمنی محسوب نمود؟ برخی گفته‌اند این سخن عقلاً مستلزم ثبوت حق در واقع است، زیرا اگر این حق در ذمه‌ی خواننده مستقر نباشد، صادق بودن گواه نیز بی‌معنا خواهد بود. در اینجا از لحاظ عقلی، اقرار به لازم (صدق گفتار در صورت تحقق شهادت) اقرار به ملزوم آن (ثبوت آن چه مدعی ادعا کرده است) شمرده می‌شود. (جواهر الکلام/۹/۳۵؛ القواعد الفقهیه/۳/۵۶) بعضی دیگر اظهار

داشته اند که در مسئله ی فوق اقرار ضمنی وجود ندارد، زیرا عرف چنین گفتاری را اقرار محسوب نکرده و غالباً نظیر چنین عباراتی را تعلیق به محال قلمداد می کند، به این معنا که، منظور شخص از کلام مذکور این است که اصولاً چنین شاهدهی وجود ندارد و شهادت نمی دهد. (الناوین/۲/۶۳۴) نظر اخیر قابل تأیید است و باید در تعارض میان لوازم عقلی محض، با لوازم عرفی و اجتماعی دسته دوم را ترجیح داد، زیرا غالباً مقر و مقرّله اهل عرف و اجتماع هستند و اظهارات آنان را نیز باید در همین چارچوب تفسیر نمود. چنان که بعضی از فقهای بزرگ نیز صراحتاً مرجح و ملاک بودن عرف در چنین مواردی را پذیرفته اند. (جواهر الکلام/۳۵/۸۰ به بعد)

مقایسه اقرار ضمنی و اماره ی قضایی از حیث ماهیت و توان اثباتی

اقرار ضمنی همچون امارات، مجهول قضایی را به شیوه ی غیر مستقیم و از راه دلالت التزامی اثبات می کند. «اماره امری است کلی یا خاص که با دلالت غیر مستقیم ... قضیه خارج و مورد دعوا را به اثبات می رساند و منشأ آن حکم قانون یا استنباط قضایی است.» (امارات در حقوق مدنی ایران / ۹۵) این نکته از یک سو، و باز بودن دست دادرس و اختیار او در استنباط اقرار ضمنی از سوی دیگر، قرابت و نزدیکی ماهیت این دو دلیل را به ذهن القا می کند. مسئله ی اصلی دقیقاً این است که، آیا ماهیت اقرار ضمنی همان ماهیت اماره قضایی است یا خیر؟ و این که آیا آثار اماره ی قضایی را می توان بر اقرار ضمنی مترتب نمود؟

در ابتدا تذکر این موضوع لازم است که تعدادی از نویسندگان ماهیت اقرار را اماره دانسته اند. (اثبات و دلیل اثبات/۱/ش ۱۵۳ به بعد؛ دانشنامه حقوقی/۱/۶۰۸) اما اماره ای که مدنظر این گروه است، اماره ای است که در مرحله ی وضع قانون مورد توجه قانون گذاران قرار می گیرد و در ایجاد یک تاسیس حقوقی موثر است. (امارات در حقوق مدنی ایران/۴۵ به بعد) به این معنا که، قانون گذار پس از ملاحظه ی اقرارهایی که در خارج به وقوع پیوسته و ناظر به واقعیت بوده اند، به این نتیجه می رسد که، این استقرای ناقص خود را به صورت یک قاعده ی حقوقی و دلیلی مستقل به نام اقرار پایه ریزی کند. هرچند طبق این نظر، اماره در ماهیت اقرار مدخلیت دارد، ولی بعد از این که آن اماره به صورت یک تاسیس قانونی درآمد، دارای آثار و اوصاف مخصوص خود خواهد شد و دادرس نیز حق ندارد آثار اماره را بر آن بار کند.

مطلب فوق با مسئله ی مورد بحث ما تفاوت مبنایی دارد. آن چه در این جا اهمیت دارد قرابت ماهیت اقرار ضمنی و اماره قضایی، آن هم از منظر میزان و نحوه دلالت آن ها بر حقیقت است. در واقع اماره مورد نظر ما، اماره قضایی به عنوان یکی از ادله ی اثبات دعواست در حالی که آن چه در بالا راجع به ماهیت اقرار گفته شد، مربوط به اماره ای است که در مرحله ی وضع قانون مورد نظر قانون گذار بوده است.

رای، چه به استناد اماره ی قضایی صادر شود و چه بر مبنای اقرار ضمنی، حاصل استنباط و دقت نظر دادرس در دلالت این امور بر مجهول قضایی است، پس با توجه به این همسانی در شیوه ی اثبات و نقش فعال و موثری که قاضی در احراز و اعمال این دو دلیل دارد، چگونه و با چه معیاری می توان آن ها را از یکدیگر تشخیص داد؟

در پاسخ می توان گفت اگر ملازمه ی میان اخبار و افعال و حق مورد ادعا، جنبه نوعی و روشن داشته و به عبارتی لازم بین لاینفک آن باشد، آنچه صورت گرفته اقرار ضمنی است. اما اگر ملازمه ی میان امر معلوم و مجهول قضایی، نسبی و شخصی و قابل انفکاک باشد، با اماره قضایی روبه رو هستیم. در توصیف ملازمه ی نوعی و لاینفک باید یادآور شد که این ملازمه هنگامی برقرار می شود که تصور لازم، بدون وجود ملزوم ممکن نبوده یا به سختی امکان پذیر باشد. پس دفاع خوانده به استرداد مدعی به، اقرار ضمنی به وجود و تحقق آن نیز می باشد، زیرا، تا طلبی نباشد استرداد آن هم متصور نیست. اما چنانچه خواهان در دعوای مطالبه ی مبلغ یک صد میلیون تومان از خوانده، برای اثبات طلب خود به خریداری ملکی توسط خوانده مقارن با زمان پرداخت طلب مورد ادعای خود استناد کند و مدعی شود که خریداری این ملک دلالت بر گرفتن مبلغ مذکور از خواهان دارد، و خوانده نیز صرفاً، خریداری ملک را در همان تاریخ مورد تایید قرار دهد، چون ملازمه ی میان خریداری ملک و گرفتن پول از خواهان، بستگی کامل به استنباط قاضی و اوضاع و احوال دیگر قضیه دارد و نمی توان نوعاً چنین ملازمه ای را برقرار دانست، این امر نقشی در حد یک اماره قضایی دارد.

بدین ترتیب، چون اقرار ضمنی از حیث قدرت دلالت بر مجهول برتر از اماره ی قضایی بوده و شناخت حاصل از آن بالاتر از شناخت ناشی از امارات است، آثار و احکام آن ها نیز متفاوت بوده و نمی توان آثاری یکسان بر این دو مترتب نمود. مضافاً این که، نوعی بودن ملازمه در اقرار ضمنی در مقایسه با اماره قضایی ارزش اثباتی آن را بیشتر می کند. با عنایت به این موضوع و با وجود ظواهر قانونی مثل ماده ۱۱۶۱ قانون مدنی، نمی توان آثار و توان

اثباتی اقرار ضمنی را کمتر از اقرار صریح و معادل اماره ی قضایی دانست. (ادله اثبات دعوا/۵۷) اما در این باره باید دو ملاحظه را در نظر داشته باشیم:

نخست آن که، رویه قضایی، چنان که خواهیم دید، برخی آثار شکلی اقرار را (اسقاط حق تجدید نظر و فرجام) منصرف از اقرار ضمنی دانسته و این تعدیل را می توان به نوعی ناظر به ماهیت اقرار ضمنی و شیوه ی غیر مستقیم آن در اثبات موضوعات دانست. دوم این که، یکسانی در میزان و نحوه ی دلالت اماره ی قضایی و اقرار ضمنی بر واقع، گاهی باعث می شود که یک موضوع، بتواند در ذیل هر دو عنوان قرار گیرد. مثلاً ماده ۲۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می دارد: «... هرگاه طرف مقابل به وجود سند نزد خود اعتراف کند ولی از ابراز آن امتناع نماید، دادگاه می تواند آن را از جمله قراین مثبته بداند.» هم چنین است در مورد خودداری تاجر از ابراز دفاتر تجاری (ماده ۲۱۰ همان قانون) و حضور نیافتن کسی که برای استکتاب به دادگاه دعوت شده است (ماده ۲۲۴ همان قانون). بعضی نویسندگان مثال های فوق را از مصادیق اماره ی قضایی می دانند (آیین دادرسی مدنی/ ۳/ ۳۷۱) در حالی که بعضی دیگر آن ها را در حکم اقرار (اقرار ضمنی) به شمار آورده اند. (ادله اثبات دعوا در حقوق ایران/ ۱۱۸ به بعد)

موارد مزبور، از یک سو با تعریف اماره قضایی سازگارند و از سوی دیگر، قابلیت مطرح شدن به عنوان اقرار ضمنی را هم دارند. این وضعیت ناشی از اشتراک عناصر اساسی این دو دلیل با یکدیگر و غیر مستقیم بودن آن ها است. در این موارد و نیز مواردی که دلیلی مشتبه میان اماره ی قضایی و اقرار ضمنی است، اماره محسوب کردن آن ترجیح دارد زیرا، چنان که بعضی نویسندگان تصریح نموده اند، اقرار در ذات و طبیعت خود صریح است (نظریه الاثبات فی اصول المحاکمات المدنیه و الجزائیه/ ۲/ ۴۷) و اصولاً امری را می توان به عنوان اقرار پذیرفت که صریح در موضوع مورد اثبات باشد. به همین دلیل، اقرار ضمنی امری استثنایی و خلاف اصل است. (اثبات و دلیل اثبات/ ۱/ ۱۱۷؛ النظریه العامه للاثبات فی المواد المدنیه و التجاریه/ ۲۷۳) پس، هنگامی می توان دلیلی را به عنوان اقرار ضمنی پذیرفت که ملازمه ی میان اخبار یا اعمال مقرر و حق مورد اثبات محرز و مسلم باشد و در صورت تردید در این ملازمه، اصل عدم ملازمه و عدم وجود اقرار ضمنی است. به عبارت دیگر، در اقرار ضمنی باید به قدر متیقن اکتفا نمود و موارد اختلافی و مشکوک را از زیر عنوان این نوع اقرار خارج کرد.

آثار و احکام اقرار ضمنی

در این قسمت از میان آثار مختلف اقرار ضمنی، به یکی از این آثار یعنی اسقاط حق تجدید نظر و فرجام که ممکن است محل بحث و اختلاف نظر باشد، پرداخته می شود و پاره ای از احکام اقرار ضمنی نیز مورد بررسی قرار می گیرد.

۱- اسقاط حق تجدید نظر و فرجام: تبصره ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی

مدنی و بند ۱ ماده ۳۶۹ همان قانون، احکام مستند به اقرار را به ترتیب، غیر قابل تجدید نظر و غیر قابل فرجام اعلام کرده است. مقتضای عمل به اطلاق این مواد این است که، حتی احکام مستند به اقرار ضمنی نیز باید غیر قابل تجدید نظر و فرجام باشند. علی رغم این که ماده ۴۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی سابق نیز احکام مستند به اقرار قاطع دعوا را غیر قابل تجدید نظر می دانست، اما دیوان عالی کشور در رای شماره ۳۹/۳۲۴۶ اعلام کرده بود: «استنباط اقرار از اظهارات احد متداعیین در حکم اقرار صریح است ولی آن اقرار موجب سقوط حق پژوهشی نیست.» (اصول قضایی-حقوقی عبده، به نقل از: آیین دادرسی مدنی/۲/ زیرنویس صفحه ۳۵۴)

اگرچه به نظر می رسد رای فوق مخالف اطلاق قانون است اما مصلحت اندیشی دیوان در جهت حفظ حقوق محکوم علیه قابل تایید است و باید اسقاط حق تجدید نظر و فرجام را محدود به مواردی دانست که اقرار، صریح باشد. در اقرار صریح، از یک طرف غالباً انگیزه ای برای اعتراض به رای وجود ندارد و از طرف دیگر، چون دلالت اقرار، صریح و از نوع مطابقی و به نحو مستقیم است، هیچ گونه استنباطی برای پذیرفتن آن لازم نبوده و امکان و احتمال اشتباه قاضی در استنباط و استناد به اقرار تقریباً منتفی است. اما در اقرار ضمنی، اولاً: انگیزه اعتراض به رای منتفی نیست و ثانیاً: احتمال اشتباه در استنباط قاضی وجود دارد، به این معنی که، ممکن است قاضی امری را که اقرار ضمنی محسوب نمی شود، اقرار به حساب آورده و بر مبنای آن رای صادر کرده باشد و تجدیدنظر خواهی محکوم علیه نیز بر این مبنا باشد که قاضی به اشتباه امری را اقرار ضمنی محسوب کرده است.

۲- رعایت اصول تناظر و دفاع: اصول تناظر و دفاع اقتضاء می کنند هر دلیلی

که به نفع یکی از طرفین، ارایه و مورد استناد قرار می گیرد، به طرف مقابل فرصت و امکان دفاع در برابر آن داده شود. تاکید مجدد و خاص بر این نکته در مورد اقرار ضمنی، ناشی از این واقعیت است که ممکن است قاضی از گفتار یا رفتار یکی از طرفین امری را به عنوان اقرار ضمنی استنباط نماید که متعلق قصد شخص قرار نگرفته و از اقرار بودن آن اطلاعی

نداشته باشد. در این صورت، بنابر دلایلی که در توجیه عدم اسقاط حق تجدیدنظر و فرجام در شماره ی قبل گفته شد، باید حق اقرار کننده برای اطلاع از اظهار یا واقعه ای که به زعم دادرس، اقرار ضمنی به شمار می آید، رعایت شده و فرصت پاسخ و دفاع، در صورت مخالفت با استنباط قاضی، به وی داده شود.

۳- نظارت دیوان عالی کشور: یکی از وظایف دیوان عالی کشور، که عمده ترین وظیفه ی آن نیز به شمار می رود، نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم است. رسیدگی در دیوان، امور ماهوی را در بر نمی گیرد، چراکه دیوان کشور، تنها به تشخیص انطباق یا عدم انطباق رای مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی می پردازد. (ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی)

موضوعی که مطرح می شود این است که، آیا دیوان کشور می تواند استنباط دادرس از اوضاع و احوال و قراین و اظهارات طرفین را مورد نظارت و بازبینی قرار دهد یا باید گفت، دیوان شأن رسیدگی به این امور ماهوی را ندارد. اصولاً استنباط و برداشت دادرس از وقایع مرتبط با دعوی نمی تواند از سوی دیوان عالی کشور مورد نظارت واقع شود. اقرار ضمنی، به ویژه در جایی که بوسیله ای غیر از لفظ اعلام می گردد، مستلزم تفسیر، استنباط و نتیجه گیری قضات است و پیداست که در این موارد، معیار، اقناع درونی دادرس است. بنابراین، اصولاً نمی توان به او اعتراض نمود که چرا از یک اوضاع و احوال به قناعت وجدان رسیده و از موقعیت دیگر این قناعت را بدست نیاورده است. آراء خود دیوان به اندازه کافی روشن و گویای این مطلب است که دیوان کشور نمی تواند بر استنباط قضات نظارت کند:

(ایراد به نظر محکمه حاکمه بر حسب استنباط از دلایل و تحقیقات قابل اعمال نظر تمیزی نیست. حکم شماره ۱۰۳۲۵/۱۰۳۲۵-۲۱۵۹/۱۶/۰۹/۲۸)
(استنباط دادگاه قابل اعتراض نیست ۱۱۰۲۳/۳۵۸-۱۷/۰۲/۲۱) (اصول قضایی-)

حقوقی، مستخرجه از احکام دیوان عالی کشور/۱۱۰/۲)
در حقوق برخی کشورهای عربی نیز، به قضات ماهوی اختیار و سلطه مطلق در تفسیر اقرار ضمنی را داده اند و این تفسیر را در دیوان کشور قابل خدشه و ایراد نمی دانند.
(نظریه الاثبات فی اصول المحاکمات المدنیه و الجزائیه/۴۸/۲ و ۴۹)

با وجود این، در این باره باید سه نکته مهم را مورد ملاحظه قرار داد:
الف- درست است که دیوان کشور، «دادگاه» به معنای واقعی کلمه محسوب نشده و شأن رسیدگی به امور ماهوی را ندارد، اما وجود برخی مقررات حاکی از تعدیل این قاعده عام است. به عنوان نمونه بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی در احصاء موارد نقض آرا در

دیوان کشور می گوید: «تحقیقات انجام شده ناقص بوده و یا به دلایل و مدافعات طرفین توجه نشده باشد.» دیوان برای این که متوجه نقص تحقیقات یا عدم توجه دادگاه به دلایل طرفین شود، چاره ای ندارد جز این که به لمس ماهیت دعوی تن دهد.

ب- در موردی که دادگاه به اظهارات طرفین دعوی توجه نمی کند و آن اظهار از لوازم عقلی یا عرفی یا قانونی مسلم باشد، دیوان می تواند به استناد عدم رعایت قانون یا اصول حقوقی رای را نقض کند. (اثبات و دلیل اثبات/۲/ش/۳۵۹) در واقع، اگر استنباط قاضی با عقل سلیم و منطق صحیح مغایرت داشته باشد دیوان کشور می تواند رای را نقض کند. مثلا اگر خواننده اظهار نماید که دین مورد ادعای خواهان، از طریق تهاتر ساقط شده است و نتواند ادعای تهاتر و سقوط را اثبات نماید، دادگاه باید وجود دین را به رسمیت بشناسد و اگر چنین نکند، هم به دلایل طرفین بی توجهی شده، که خود از موجبات نقض حکم است و هم این که، عدم استنباط دین در این مثال، منطقا و عقلا پذیرفتنی نیست. به عبارت بهتر، در این موارد، ملاک استنباط و اقناع دادرسی، نوعی است و هر کس در همان شرایط قرار گیرد، باید به همان اعتقادی دست یابد که قاضی رسیدگی کننده به دعوا به آن رسیده است.

ج- گاهی نیز خود قانون امری را اقرار ضمنی اعلام می کند که در این صورت هم، عدم توجه دادگاه به آن، تجاوز به قانون است و تحت نظارت دیوان در می آید. مثلا ماده ۱۵۱ قانون محاکمات حقوقی لبنان، مقرر می دارد، کسی که علیه او به یک سند عادی استناد شده و او به مناقشه در محتوا و موضوع آن می پردازد، به طور ضمنی اقرار به صحت صدور آن سند از جانب خود نموده و پس از آن انکار خط و امضا از وی پذیرفته نمی شود. (نظریه الاثبات فی اصول المحاکمات المدنیه و الجزائیه/۴۹/۲) در حقوق ایران نیز، مواد ۲۰۹، ۲۱۰ و ۲۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی، گاهی از مصادیق قانونی اقرار ضمنی دانسته شده که در جای خود از آن ها بحث شده است.

نتیجه

در پاسخ به پرسش هایی که در ابتدای مقاله مطرح شد و به عنوان نتیجه ی بحث می توان گفت:

۱- در مقررات کنونی، و به ویژه با توجه به ظاهر ماده ۱۱۶۱ قانون مدنی، جز در موارد استثنایی به شرحی که گفته شد، هیچ فرقی در آثار و میزان اعتبار اقرار صریح و ضمنی وجود ندارد.

۲- علی رغم یکسانی شیوه ی اثبات در اقرار ضمنی و اماره قضایی، استثنایی بودن اقرار ضمنی، و نقش دادرس در احراز و اعمال اقرار ضمنی، نمی توان اقرار ضمنی را به سطح اماره ی قضایی فرو کاسته و آن دو را از حیث قدرت اثباتی و آثار در یک مرتبه دانست.

۳- با توجه به رویه قضایی و دلایلی که در توجیه آن گفته شد، پاره ای از آثار شکلی اقرار صریح مثل سقوط حق تجدید نظر و فرجام، بر اقرار ضمنی مترتب نمی شود. در نتیجه پیشنهاد می شود قانون گذار «اقرار صریح» را موجب غیر قابل تجدید نظر و فرجام بودن آرا اعلام کند. (تبصره ماده ۳۳۱ و بند ۱ ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی)

منابع

- ابوجیب، سعدی، **موسوعه الاجماع فی الفقه الاسلامی**، ج ۲، دمشق، دارالفکر، ۱۹۸۴م.
- ابوعلی، الیاس، **نظریه الاثبات فی اصول المحاکمات المدنیه و الجزائیه**، ج ۲، بیروت، منشورات زین الحوقیه، ۲۰۰۵م.
- احمدی، بابک، **ساختار و هرمنوتیک**، تهران، گام نو، ۱۳۸۰.
- احمدی، بابک، **حقیقت و زیبایی**، ج ۱۵، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۷.
- بروجردی عبده، محمد، **اصول قضایی-حقوقی، مستخرجه از احکام دیوان عالی کشور**، ج ۲، تهران، رهام، ۱۳۸۲.
- بهرامی، بهرام، **بایسته های ادله اثبات دعوا**، تهران، موسسه نگاه بینه، ۱۳۸۷.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **دانشنامه حقوقی**، ج ۱، ج ۲، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- _____، **مبسوط در ترمینولوژی حقوق**، ج ۴، ج ۲، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۱.
- _____، **ترمینولوژی حقوق**، تهران، بنیاد راستاد، ۱۳۶۳.
- جمعی از نویسندگان، **ادله اثبات دعاوی کیفری**، چاپ اول، مشهد، نشر دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۲.
- حسینی مراغی، سید میرعبید الفتاح بن علی، **العناوین**، ج ۲، الطبعة الاولى، موسسه النشر الاسلامی، التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، ۱۴۱۸ه.ق.
- خوانساری، محمد، **منطق صوری**، دو جلد در یک مجلد، ج ۱۰، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.
- خوئی، سید ابوالقاسم، **منهاج الصالحین**، ج ۲، ج ۲۸، قم، نشر مدینه العلم، ۱۴۱۰ق.
- زحیلی، وهبه، **الفقه الاسلامی و ادلته**، ج ۸، چاپ چهارم، دمشق، دارالفکر، ۱۹۹۷م.
- سجادی، سید جعفر، **فرهنگ علوم فلسفی و کلامی**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.

- سنهوری، عبدالرزاق احمد، **الوسیط فی شرح القانون المدني الجديد**، ج ۱، الطبعة الثالثة الجديدة، بيروت، منشورات الحلبي الحقوقية، ۱۹۹۸م.
- سیستانی، سید علی، **منهاج الصالحین**، ج ۲، بی نا و بی تا.
- شمس، عبدالله، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۲، چ ۱۰، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۵.
- _____، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۳، چ ۷، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۵.
- صدرزاده افشار، محسن، **ادله اثبات دعوا در حقوق ایران**، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
- کاتوزیان، ناصر، **اثبات و دلیل اثبات**، ج ۱، چ ۴، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۵.
- _____، **اثبات و دلیل اثبات**، ج ۲، چ ۳، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۵.
- _____، **قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی**، چ ۱۳، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۵.
- کریمی، عباس، **ادله اثبات دعوا**، چ ۲، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۸.
- محمد محمود، همام و انور سلیم، **عصام، النظرية العامة للاثبات في المواد المدنية والتجارية**، الطبعة الاولى، بيروت، منشورات الحلبي الحقوقية، ۲۰۱۰م.
- مظفر، محمدرضا، **اصول الفقه**، بی چا، قم، نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ق.
- _____، **المنطق**، ج ۱، الطبعة الثالثة، قم، دارالعلم، ۱۳۷۶.
- موسوی بجنوردی، سیدحسین، **القواعد الفقهية**، ج ۳، الطبعة الثانية، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۳ق.
- ناصری، فرج الله، **امارات در حقوق مدنی ایران**، تهران، چاپ رنگین، بی تا.
- نجفی، محمدحسن، **جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام**، ج ۳۵، چ ۶، طهران، المطبعة الاسلامیه، ۱۳۹۸ق.
- ولایی، عیسی، **فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول**، چ ۳، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.
- یول، جورج، **کاربرد شناسی زبان**، ترجمه محمد عموزاده و منوچهر توانگر، چ ۲، تهران، سمت، ۱۳۸۵.